

کتاب

پای وعظ و روضه کتاب‌ها...

برش‌هایی از کتب عاشورایی به مناسبت آغاز محرم



فائزه آشتیانی
خبرنگار

آغاز محرم از آن زمان‌هایی است که همه چیز در مملکت ما سر و شکل دیگری به خود می‌گیرد، به مدت حداقل ده روز سبک زندگی مردم تماماً با گذشته فرق می‌کند و همه چیز حول محور عزای حسین (ع) و یارانش می‌چرخد. به همین مناسبت سرگ کشیدیم لایه‌لای کتاب‌های عاشورایی و بریده‌هایی از آنها را برایتان انتخاب کردیم، شاید ما هم سهمی از ثواب این دهه برده باشیم...

کاشوب اثر جمعی از نویسندگان

توی مجلس تا بیایم ردّ روضه را بگیرم که مستند است یا نه، روضه‌خوان رسیده است به «وَسِعْلَمُ الذَّيْنِ ظَلَمُوا». تا بیایم چرتکه بیندازم که نوحه ضعیف است یا قوی، مداح دارد «پالئی و آله» می‌گوید. تا بیایم مضمون دعاها را بسنجم از نظر معرفتی، بخل دستی ام رفته تحت قبه و حاجتش را گرفته و برگشته. و هنوز به جمع بندی نرسیده‌ام که بشقاب قیمه‌ها را می‌دهند دستم. هزارها حسین، هزارها عاشورا، هزارها کریلا در صبح تا شام با هم در بحث و ستیزند. هر بار یکی غالب می‌شود. هر بار یکی حقانیتش را اثبات می‌کند و من حیرانم آن وسط که حسین من کجاست؟ عاشورای من کدام است؟

رستخیز اثر جمعی از نویسندگان

هر سال غیر گریه کن‌های همیشگی، چند غریبه هم ناشیانه از کنار دیوار روضه و هیأت می‌آیند تو و با کفش‌های پلاستیک، معذب از نگاه کنجکاو حاضران، گوشه‌ای پشت ستونی خودشان را جا می‌دهند. هر سال وسط روضه‌شنوهای حرفه‌ای که غم و عشق حسین با شیر از مادر گرفتند، شنونده‌های گذری و ناشناس هم نشسته‌اند که خلاف تصور صاحب‌مجلس‌ها به هوای قیمه نیامده‌اند، نیازی آنها را میان کتیبه‌ها کشانده است. ناشناس‌های خجالتی، معمولاً گرفتارها و سختی کشیده‌های آن سال هستند که در زندگی‌شان گره افتاده، در بن‌بستی مانده‌اند یا دردی در جان‌شان حلقه زده، روضه که شروع می‌شود غریبه‌ها زانو در بغل، مات به سخنران زل می‌زنند و گاهی که توی چشم نیستند آرام و نامطمئن اشک کم‌جانی می‌ریزند. پیش از روشن شدن چراغ‌ها هم می‌روند. این جست‌وجوگران تازه‌وارد فکر نمی‌کنند در عزای حسین شفا می‌دهند یا گره بازمی‌کنند، آنها به گزارش این حماسه، به تفصیل ماجرای عبور از رنج نیاز دارند. آنها به طمع باخبر شدن از این غم و بی‌خبر شدن از عالم آمده‌اند. رنجی آمده‌اند که بدانند مرد چطور از مصیبت گذر کرد. گذارشان به اینجا افتاده چون سؤالی دارند که فکر می‌کنند در روضه برایش جواب پیدا می‌شود.

با اینکه پیغمبر زاده بودند از سپیده‌دم تا بالا آمدن آفتاب، هفتاد تا پیغمبر خدارو کشتند و بعدش هم با خیال راحت، مشغول دادوستد شدند؟! انگار نه انگار که کاری کردند و پیغمبری رو کشتند! تو فکر می‌کنی یزید از بنی اسرائیل بهتر و با ملاحظه‌تره؟! انگاری امام می‌خواست به عبدالله بن عمر حالی کنه که تاریخ‌شناسی به سرگرمی علمی نیست، بلکه تجربه‌آموزی و عبرت‌اندوزی و افزودن عمر گذشتگان به عمر خویشه! او می‌خواست بگه که گذشته، چراغ راه آینده است. امام می‌خواست بگه که آدم‌ها اگه حافظه تاریخی نداشته باشند کودک و بی‌تجربه می‌شند که باید در هر کاری از صفر شروع کنند. اما عقل حکم می‌کنه که آدم در هیچ کاری از نقطه صفر آغاز نکنه، بلکه از تجربه‌های دیگران که در تاریخ یافت می‌شه بخوبی استفاده کنه.

کتاب آه اثر یاسین حازی

گردی سخت سیاه و تاریک برخاست و بادی سرخ وزید که هیچ چیز پیدا نبود: آسمان سرخ گردید و آفتاب بگرفت- چنان که ستارگان در روز دیده شدند. هیچ سنگی را برنداشتند، مگر زیر آن خون سرخ تازه بود. مردم پنداشتند عذاب فرود آمد. کسی در لشکر آمد و فریاد می‌زد. او را از فریاد منع کردند. گفت «چگونه فریاد نزنم و حال آنکه می‌بینم رسول خدا را! ایستاده، نگاه به زمین می‌کند و جنگ شما را می‌نگرد. و من می‌ترسم بر اهل زمین نفرین کند و من با آنها هلاک شوم.» آنها با یکدیگر گفتند «دیوانه است.» او جبرئیل بود.

سنگ اثر قدسیه پاپینی

زرعه رو کرد به آسمان تیره‌ای که به آرامی پایین می‌آمد و گفت: «انگار دنیا با حسین قسمت شده بود. دنیای پس از حسین، می‌سوخت برای دنیای با حسین. و من از کسانی بودم که شمشیر به ماه آسمان کشیدم و دنیا را به دو نیم کردم. من حسین را کشتم. بعد تیری که به صورتش پرتاب کردم، در همه نیزه‌هایی که به پهلوش پرتاب شد، در همه شمشیرهایی که بر فرقیش فرود آمد و در همه سنگ‌هایی که به پیشانی‌اش خورد، شریک بودم. مدت‌ها بود تشنه چنین روزی بودم. مدت‌ها بود. مدت‌هاست تشنه‌ام. آب! چرا هیچ کس آبی به دست‌هایم نمی‌رساند؟ آب...»

حماسه حسینی اثر شهید مرتضی مطهری

اگر اشکی که ما برای او می‌ریزیم، قبلاً عرض کردم در مسیر هماهنگی روح ما باشد، روح ما پرواز کوچکی با روح حسینی بکنید، ذره‌ای از همت او، ذره‌ای از غیرت او، ذره‌ای از حریت او، ذره‌ای از ایمان او، ذره‌ای از تقوای او، ذره‌ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک هر چه دلتان بخواهد قیمت دارد. اگر گفتند به اندازه یک بال مگسش هم یک دنیا ارزش دارد، باور کنید. اما نه اشکی که برای نغله شدن حسین باشد، بلکه اشکی که برای عظمت حسین باشد، برای شخصیت حسین باشد. اشکی که نشانه‌ای از هماهنگی کردن و پیروی کردن از حسین بن علی باشد، بله یک بال مگسش هم یک دنیا ارزش دارد.

خادم ارباب کیست؟ اثر سید علی اصغر علوی

«بی‌التماس کسی را به کربلای حسین بن علی راهی نیست. چون را که غلام دیرینه امام بود را می‌خواستند راه دهند و همه اینها نه از روی بغض و نفرت امام، که از سر رحمت و شفقت است. اما اگر بنای یاری داری و آمده‌ای تا غصه‌های امام را با خودت تقسیم کنی، بی‌التماس از او تورا نمی‌پذیرند. باید هرچه داری رو کنی... حتی رنگ سیاه!» «التمس کمال المنزلة عند الله» را در زیارت امام حسین تماشا کن و در زندگی چون دوباره مرور کن، التماس را... «دل انسان باید برای امامش بتبند، برای با حسین بودن باید دغدغه داشت، نبض‌ها باید با حسین بودن را فریاد بزنند. همین که امام به او گفت آزادی به تکاپو افتاد و خودش را به پای امام حسین انداخت. نوشته‌اند «فوق علی قدیمهما یقبلهما» سریع خود را به پای امام انداخت و به پای امام بوسه زد... حساسیت دل را از چون باید آموخت ولی آنقدر زلال که راندن لطیف و نرم امام را هم تاب نمی‌آورد. کسی تا آخر می‌تواند با امام بماند، که دغدغه معیت داشته باشد؛ «ان یجعلنی معکم» به سبک چون...»

داستان بریده بریده اثر علیرضا نظری خرم

امام گفت: تو فکر می‌کنی اون‌ها از کشتن من ایایی دارند؟ یا مثلاً از جدم من حیا می‌کنند؟! یا ملاحظه قوم و خویشی رو می‌کنند؟ مگه تو تاریخ نخوندی؟ مگه قرآن نخوندی؟ مگه نمی‌دونی که بنی اسرائیل



یادداشت دبیر

نبض سنگین خاطرات
در ۱۰ روز سیاه‌پوشی...

پرونده‌ای که پدرم دوستش
می‌داشت

محمدعلی یزدانیار

دبیرگروه کتاب

mohammadaliyazdanyar@gmail.com

خاطرات من از ماه محرم به شکل ناگسستی به پدرم - که خدا رحمتش کند - گره خورده است. اتفاقاً این خاطرات کوچکترین شباهتی به تصویر کلاسیک و بی‌نمک پسر حاجی‌های سربال‌های صد اوسیمیا که طی دهه‌های اول و دوم محرم دست راست پدرشان برای برپا کردن بزرگترین هیأت تاریخ محله خودشان هستند، ندارد. در این بین خاطرات تلخ دارم و خاطرات شیرین، احضار برای تحویل گرفتن غذاهای نذری و انتقال این محموله ارزشمند به منزل و دوست و آشنا تا دلتان بخواهد دارم. این آخری از وقتی مثلاً بزرگ شدم و دغدغه‌هایم - باز هم مثلاً - رشد کردند به میزان زیادی کم‌رنگ شد. دسته‌های دیگر از خاطرات محرمی من برمی‌گردد به خیابان‌گردی‌های شب عاشورا با پسرخاله‌ام که هنوز هم گاهی پیگیری می‌شود. در این میان گاهی دسته‌ها را دنبال می‌کردیم، گاهی بی‌هدف در خیابان‌ها می‌چرخیدیم و در تمام این مدت از هر دری حرف می‌زدیم. نهایتاً نذرهای مادران مان که چند کیسه شیر و مقداری پول هستند را ادا می‌کردیم و رهسپار منزل می‌شدیم. گفتم نذر و یاد یک ماجرای جالب افتادم. بچه که بودم، آنقدری بچه که خودم یاد نمی‌آید، مبتلا به بیماری سختی می‌شوم و پدرم نذر می‌کند اگر حالم روبه راه شود، من هر سال در دسته ظهر عاشورا و در زنجیر دسته پابرهنه راه بروم و زنجیر بزنم و عزای حسین (ع) را پاس بدارم. یکی دو باری هم این کار را کردم و بعد فهمیدم نذر پدرم از لحاظ شرعی گردن من نیست. البته یکی دو باری بعد از این آگاهی، باز هم پابرهنه در دسته‌ها حضور داشتم؛ خودم که از این کار خوشم می‌آمد، پدرم هم از این کار من لذت می‌برد و کم‌هستند چیزهایی که پدر من واقعاً اینچنین دوست‌شان داشت.

خلاصه اینکه، خاطرات محرم من را از هر کجا بگیریم یک سرش به پدرم برمی‌گردد. خدایا مرز واقعاً ائمه‌اطهار را دوست داشت، در این میان ارادت ویژه‌ای هم داشت به امام علی (ع) و امام حسین (ع). این سال‌های آخر با اینکه حال خودش خیلی هم خوب نبود، در منزل، خودش غذا درست می‌کرد، در ظرف‌های یک بار مصرف می‌ریخت و برای فقرا می‌برد، این کار را البته هر زمانی از سال انجام می‌داد، اما دوران محرم برایش معنی دیگری داشت. در تمام مدتی که مشغول آماده‌سازی ویژه‌نامه کتاب‌های محرمی بودیم جایی انتهای ذهنم به یاد پدرم بودم.

این پرونده از آن کارهایی است که او اگر زنده بود و می‌دید حتماً دوستش داشت، از آن دوست داشتن‌هایی که گوشه‌ای برمی‌داشت و به تکتک رفقایش خبر می‌داد.

امیدوارم بخوانید و استفاده ببرید، اگر دوست داشتید برای درگذشتگان ما و خودتان یک فاتحه هم بخوانید. متشکرم!



خاطرات محرم
من را از هر کجا
بگیریم، یک سرش
به پدرم برمی‌گردد.
خدایا مرز واقعاً
ائمه‌اطهار را
دوست داشت،
در این میان ارادت
ویژه‌ای هم داشت
به امام علی (ع) و
امام حسین (ع)